

بایزید بسطامی، آئینه الهی

مریم حسینی^۱

الهی تو آینه گشتی مرا و من آینه گشتم تو را!

«ابا یزید بزرگ تر بود یا محمد؟» این پرسشی بود که شمس تبریزی چون شعله‌ای به جان مولانا افکند و مولانا درباره عظمت این سخن فرمود که از هیبت آن سؤال گویا هفت آسمان از همدگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش برآمده، جواب داد: حضرت محمد رسول الله بزرگ‌ترین عالمیان بود، چه جای بایزید است؟ گفت: پس چه معنی است که او با همه عظمت خود ما عرفناک حق معرفتک می‌فرماید و این ابا یزید! سبحانی ما أعظم شأنی و أنا سلطان السلاطین می‌گوید؟^۲

گفت و گوی شگفت شمس و مولانا در قونیه سال ۶۴۲ هجری این گونه آغاز شد. بایزید و سخنان عجیب و رفتار عجیب‌تر وی موضوع آغازین شروع این دیدار عاشقانه و دیوانه‌وار است.

۲. افلاکی: ۶۱۸/۲، نقل از گولینارلی: ۱۲۳.

۱. دانشگاه الزهراء

بایزید بسطامی، طیفور بن عیسی بن سروشان، زاهد، عارف و صوفی ایرانی، از اهالی بسطام، در ناحیه قومس (شش کیلومتری شاهرود امروز) بود. درباره قدر و شأن او باید گفت که مطالعه تصوف ایرانی و اسلامی بدون شناخت بایزید کامل نیست. وی یکی از مهره‌های کلیدی تاریخ تصوف ایران، به خصوص خراسان، است و کمتر کتابی در تصوف و یا درباره تصوف هست که در آن نام وی نیامده باشد و از احوال و سخنان شگفتش چیزی نقل نشده باشد.

محققان تاریخ تصوف دوره زندگی او را قرن دوم و عده‌ای قرن سوم هجری می‌دانند. مرحوم عباس زریاب خویی، در دانشنامه جهان اسلام، با دلایلی ثابت می‌کند که دوران عمر وی بین سال‌های یکصد تا یکصد و هشتاد هجری است. وی با استناد به کتاب دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفين ابي طيفور تأليف احمد بن حسين خرقاني (تأليف حدود سال ۷۳۰ ق)، از مهم‌ترین منابع مطالعاتی درباره بایزید، معتقد است که بایزید به شرف زیارت و خدمت امام جعفر صادق (ع) نایل آمده و چند سالی در خدمت حضرت بوده است؛ اما محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب دفتر روشنائی (ترجمه کتاب النور فی کلمات ابي طيفور) و همچنین تعلیقات اسرار التوحید، ثابت می‌کند که احتمال دیدار امام و بایزید بسیار کم است و مطابق روایت سهلگی، نویسنده و جامع کتاب النور، سال وفات وی را ۲۳۴ ق می‌داند.^۱

شفیعی کدکنی در همین مقدمه می‌نویسد که بایزید از دواج نکرده و زن و فرزندی نداشته است و آنچه سهلگی در پایان کتاب از قول همسر بایزید می‌نویسد، قول صحیحی نیست؛ در حالی که از مقدمه دوم کتاب الجمهور هم برمی‌آید که وی دارای زن و فرزند بوده است. نویسنده نام همسر وی را حرّه ذکر می‌کند و می‌گوید. وی دختر یکی از بزرگان دهستان بوده است. او حتی در جایی به پسر بایزید اشاره می‌کند که در زمان حیات بایزید درگذشته است.^۲

هر چند آنچه درباره زندگی خصوصی بایزید می‌دانیم، بسیار محدود و آن هم با اختلافات بسیار است، اما به یمن وجود کتاب النور نوشته ابوالفضل محمدبن علی سهلگی (۳۷۹-۴۷۷ ق) که به نظر، مهم‌ترین اثر درباره بایزید است و بیشتر مطالب کتاب دستور الجمهور هم از روی آن نوشته شده، بسیاری از حکایت‌ها، روایت‌ها و سخنان بایزید تا به

۲. خرقانی، مقدمه دوم.

۱. مقدمه شفعی کدکنی، ص ۲۷، نک سهلگی ۱۳۸۴.

امروز باقی مانده است و همان‌طور که پیش از این اشاره رفت، دفتر تصوف با نام بایزید و ذکر سخنان وی اعتبار می‌یابد.

بایزید، همچون بسیاری عارفان دیگر، هیچ‌گاه قلم به دست نگرفت و چیزی نوشت، ولی کلمات بازمانده از او که بیانگر تجربه‌های پیچیده روحانی وی است، در طول قرن‌ها مایهٔ اعجاب و حیرت بسیار بوده است. شهرت بایزید به جهت همین کلمات مشهور به شطحیات است و بزرگانی چون جنید بغدادی و روزبهان بقلی شیرازی تلاش فراوانی کرده‌اند تا رمزی از رموز آنها را بگشایند و به سرکلام وی واقف شوند. به نظر می‌رسد که شکوه و عظمت این عبارات هم مدیون همان تناقض و پارادوکسی است که، به قول شفیعی کدکنی، حال قطره در برابر دریاست.^۱

کتاب النور که دکتر شفیعی کدکنی با ترجمهٔ پاک و روشنی، آن را دفتر روشنائی نامیده، تنها کتاب مستقلی است که در طول قرن‌ها مرجع اصلی مطالعه و جست‌وجو دربارهٔ بایزید بوده است و صوفیان در آثار خود به نام این کتاب اشاره کرده‌اند. غیر از آن کتابی با نام دستور الجمهور فی مناقب ابی طیفور هست که یکی از نوادگان ابوالحسن خرقانی آن را در قرن هشتم تألیف کرده است. این کتاب هنوز به چاپ نرسیده، ولی نسخهٔ عکسی آن را وزارت امور خارجه در مجموعهٔ نسخ خطی مرکز اسناد و تاریخ و دیپلماسی منتشر کرده است. همچنین مقاماتی از بایزید در دست است که مؤلف آن نامعلوم و جزو تحریرات خواجه عبدالله انصاری در نسخهٔ مراد ملا باقی مانده که میکروفیلم آن به شمارهٔ ۴۸۳ در مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است و شفیعی کدکنی در تعلیقات اسرار التوحید دربارهٔ بایزید از آن استفاده کرده است.^۲

متن عربی کتاب النور را نخستین بار دانشمند و محقق مصری، عبدالرحمن بدوی، در سال ۱۹۴۹ منتشر کرد که پس از آن بارها به چاپ رسید. شفیعی کدکنی در مقدمهٔ دفتر روشنائی و زریاب خویی در دانشنامهٔ جهان اسلام از اغلاطی که به دلایل مختلف در متن مصحح آن راه یافته، سخن به میان آورده‌اند. زریاب معتقد است که تحقیق دربارهٔ کتاب النور مجال وسیع‌تری می‌خواهد و متأسفانه عبدالرحمن بدوی آن را انجام نداده است. خوشبختانه متن عربی کتاب النور را شفیعی کدکنی تصحیح مجدد کرده و با نسخهٔ تازه‌ای که بدوی از آن بهره‌نجسته، مقابله کرده است؛ ترجمهٔ کتاب النور با نام دفتر روشنائی، نخستین

۱. مقدمهٔ شفیعی کدکنی، ص ۲۲، در سهلگی ۱۳۸۴.

۲. تعلیقات شفیعی کدکنی، ج ۲، ص ۶۹۰، در ابوسعید ابی‌الخیر ۱۳۶۷.

ترجمه فارسی از این متن است. پیش از این در کتاب‌هایی چون تذکرة الاولیای عطار و شرح شطحیات روزبهان، فارسی شده بعضی کلمات او را در دست داشتیم؛ اما اینک با این اثر، که به دست یکی از برجسته‌ترین شاعران معاصر ایران ترجمه شده و گاه در بعضی بخش‌ها به شعر نزدیک می‌شود، می‌توانیم از این اثر لذت مضاعفی ببریم.

شفیعی کدکنی پیشتر در کتاب موسیقی شعر بایزید را بزرگ‌ترین سراینده شعرهای منشور در فرهنگ ایرانی نامیده بود.^۱ وی نثر صوفیه را تا سر حد مدرن‌ترین شعرهای امروز بالا می‌برد.^۲ در آن کتاب شفیعی کدکنی بخشی از سخنان بایزید را به شکل شعر و مصراع به مصراع زیر هم نوشته و ثابت کرده بود که کلمات وی شعر منشور است:

مرغی گشتم،
چشم او از یگانگی،
پر او، از همیشگی
در هوای بی چگونگی می‌پریدم.^۳

معراجنامه بایزید، که از ابو عبدالله محمد بن عبدالله شیرازی روایت شده در دفتر روشنائی به شکل شعر منشور درمی‌آید، در حالی که در متن عربی آن جملات به دنبال هم و بدون کمترین فاصله‌ای ردیف شده‌اند. در متن عربی آن می‌خوانیم: نظرت الی ربی بعین الیقین بعد ما صرّفنی عن غیره و أضاءنی بنوره، فأرانی عجائب من سرّه. و أرانی هویته. که در ترجمه فارسی آن چنین آمده است:

نظر کردم در پروردگار خویش به چشم یقین
از پس آنکه او مرا، از نظر به غیر خویش بازداشت
و مرا به نور خویش روشنائی بخشید
و شگفتی‌ها از سرّ خویش به من نمود
و هویت خویش را به من نمود.

این شعر از صفحه ۱۸۳ کتاب آغاز می‌شود و تا صفحه ۱۹۲ ادامه می‌یابد.
در متن عربی حتی تمایزی بین جملات و اشعار وجود ندارد. برای نمونه بدوی در

۱. شفیعی کدکنی: ۲۴۲. ۲. همو: ۲۶۴.

۳. همو: ۴۲۹، به نقل از تذکرة الاولیاء.

صفحة ۱۳۹ ایات عربی را این گونه می نویسد: الناس بحر عمیق، والبعد منهم سفینه، و قد نصحتک فاحفظ، لنفسک السکینه. در دفتر روشنائی سکینه با تبدیل شدن به مستکینه این قطعه تصحیح و این گونه شده است:

الناس بحر عمیق والبعد منهم سفینه
و قد نصحتک فاحفظ لنفسک المستکینه^۱

اما در اینجا لازم است به اهمیت مقدمه بدوی بر متن عربی کتاب النور اشاره کنیم. در این مقدمه، بدوی بحث مبسوطی درباره شطح و تعریف آن دارد. وی عناصری ضروری برای شطح قایل است که عبارت اند از شدت وجد، تجربه اتحاد، بودن صوفی در حالت سکر، وجود هاتفی درونی که صوفی را به سوی اتحاد بخواند، و پنجم این که صوفی در حالت ناخودآگاهی قرار داشته باشد. پس از آن بحثی پیرامون دلایل شدت وجد صوفیه دارد و به حالت ناخودآگاهی صوفی هنگام قرار گرفتن در برابر رب اشاره می کند.

عنوان فصل دوم کتاب «شطح نزد صوفیه» است. وی در این فصل به چرایی و چگونگی سکوت ایشان پس از واقعه حلاج اشاره می کند و این که چگونه ماجرای حلاج عبرتی برای دیگران شد تا پس از این اسرار تصوف را افشا نکنند.

بالسرّ إن باحوا تباح دماؤهم و کذا دماء البائحين تباح^۲

فصل سوم کتاب تاریخ اجمالی شطح، شطح نزد رابعه، بایزید بسطامی، معنای شطحیات بایزید و نظر صوفیان درباره آن است. فصل چهارم هم ارائه آرای جنید و شبلی درباره شطحیات بایزید است و پس از آن هم بحثی درباره شطحیات شبلی دارد.

بدوی پس از کتاب النور، در بخش آخر کتاب، رساله ای از عبدالغنی نابلسی درباره حکم شطح ولی و در پایان هم شرح احوال بایزید و حکایات و روایات مربوط به او را که در کتاب های مرآة الزمان ابن جوزی و نفحات الانس جامی و طبقات الصوفیه سلمی ذکر شده، آورده است. قصه بایزید و راهب مسیحی (از نسخه ای خطی از کتابخانه ای در پاریس) هم در همین بخش آمده است.

شفیعی کدکنی هم در دفتر روشنائی پس از ترجمه کتاب النور، ترجمه فارسی خود و

معراجنامه بایزید را - که پیش از این نیکلسون تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرده بود - آورده است. قهرمان این معراجنامه خود بایزید است. او از رؤیایی حکایت می‌کند که در طی آن در خواب می‌بیند که گویی به آسمان‌ها عروج می‌کند و طالب وصل خداوند است تا همواره با او باشد. ولی دچار آزمون‌هایی می‌شود که زمین و آسمان تاب آن ندارند؛ زیرا در هر آسمان انواع دهش‌ها بر او عرضه می‌شود و ملوک آسمان‌ها به او پیشنهاد می‌گردند، ولی او می‌داند که این همه برای آزمون اوست و همه را رد می‌کند و می‌گوید: گرامی خدای من! مراد و مقصد من اینها نیست. پس از آن به تفصیل از این آزمون‌ها سخن می‌گوید؛ سرانجام خداوند او را به خویش می‌خواند، تا آنجا که به او نزدیک‌تر از روح به جسد می‌شود و پیغامبران به استقبال او می‌آیند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به او تهنیت می‌گوید و او به مقامی می‌رسد که بیرون از کون و مکان و کیف است.^۱

سهلگی، مؤلف کتاب النور، از مشایخ بزرگ تصوف در نیمه دوم قرن پنجم است و همه تذکره‌نویسان مقام او را در علم و تصوف تصریح کرده‌اند. وی کتاب را به سبب درخواست‌های بسیاری که از او می‌شده تا از حال و قال شیخ بایزید باخبر شوند، نگاشته است. سهلگی می‌نویسد که تعداد صوفیانی که به نام بایزید مشهورند بسیار است. از میان ایشان وی به سه شیخ که عنوان بایزید دارند، اشاره می‌کند و شیخ طیفور بن عیسی را از همه برتر می‌داند.

در این کتاب، وی تلاش می‌کند تا تمامی سخنان بایزید بزرگ را - اعم از آنچه مردم می‌پسندند یا نمی‌پسندند - گرد آورد. از نکات جالب مورد اشاره وی رمزآمیز بودن بعضی از آنهاست که خود وی هم تلاشی برای روشن کردنشان نکرده است، چرا که می‌نویسد: «دانستن راز دانستن راز است چندان که تفسیر نشده است و آشکار نگردیده، پس آنگاه که معانی پنهان از پرده برون آید و آن راز که در آن است آشکار شود، از آن روشنی و ضیاء و طراوت و شیرینی برون می‌آید.»^۲

سهلگی در این جملات آگاهانه به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از سخنان بایزید از مقوله رمز است و ناگشودنی، و سعی او و امثال او در این وادی راه به جایی نمی‌برد؛ هر چند خود وی درباره بعضی از جملات اظهار نظرهایی می‌کند و سعی در تفسیر آنها دارد. نویسنده، در ابتدای کتاب، با ذکر اطلاعاتی درباره بایزید و خانواده او، به ریاضت‌های

فراوان بایزید و شگفتی مردم در کار وی اشاره می‌کند؛ سبب اسلام آوردن جدش، سروشان، را متذکر می‌شود و به مدت خدمت بایزید نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) اشاره می‌کند. (هم‌چنان که اشاره شد، شفیع‌ی کدکنی طی مطالعه دقیق‌تری که به عمل آورده و بنابر منابع، اعتقاد دارد که این وقوع دیدار امکان نداشته است.) وی از تبعیدهای مکرر بایزید از بسطام می‌گوید و این که مردم تحمل وی و سخنانش را نداشته‌اند. حرمت مادر و خدمت مادر از نکات جالب توجه در شرح احوال بایزید است که همه سیره‌نویسان بدان اشاره کرده‌اند. خود وی می‌گوید که آنچه یافته از رضای خاطر مادر یافته است.^۱ و می‌نویسد: دو بار با مادر خویش از در مخالفت در آمدم و هر دو بار زیان آن دیدم.^۲

سهلگی در ادامه فصلی را در باب یاران و راویان بایزید می‌آورد و در طی آن به اشخاصی چون احمد بن خضرویه، ابواسحاق هروی (ابراهیم استنبه)، سعید منجورانی، سعید راعی، خطاب طرزی، ابومنصور جینوی، ابوموسی دیلی، محمود کوهیانی، محمد راعی، و تعداد دیگری از یاران وی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که بیشتر سخنان بایزید را این افراد نقل کرده‌اند. وی پس از نقل حدیثی از بایزید، که ظاهراً تنها حدیث مروی از وی است، سال مرگ او را سال ۲۳۴ ق و مدت عمرش را ۷۳ سال می‌نویسد.

دو روایت هم دربارهٔ افرادی آمده است او را پس از مرگ در خواب می‌بینند و از وی پرسش‌هایی در معنی «تصوف» و «راه‌های رسیدن به خدا» می‌کنند که بایزید آنها را پاسخ می‌گوید.

بخش اصلی کتاب که شامل سخنان و روایت‌های بایزید است، از صفحه ۷۶ آغاز می‌شود. با نگاهی گذرا به کتاب می‌توان موضوعات اساسی آن را به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. اتحاد بایزید با خدا؛ ۲. جست‌وجوی بایزید، بایزید را؛ ۳. مقایسهٔ جایگاه خود با محمد (ص) و سایر پیامبران؛ ۴. سه طلاقه کردن دنیا و ترک آن؛ ۵. حرمت و شفقت بر خلق؛ ۶. شطحیات بایزید؛ ۷. کرامات بایزید و ارزش کرامات در نظر وی؛ ۸. رفتار بایزید با مجوسان و فراوانی داستان‌های ایشان در کتاب التور؛ ۹. اهمیت مقام مادر؛ ۱۰. بایزید و حج؛ ۱۱. بایزید و کعبه؛ ۱۲. تفاوت رفتار بایزید با سایر عارفان چون احمد بن خضرویه و ذوالنون؛ ۱۳. تعاریفی که بایزید از بعضی اصطلاحات حوزهٔ تصوف کرده است، چون

۲. همو: ۸۴.

۱. همو: ۸۵.

تعریف توکل، عارف و تصوف؛ ۱۴. دیدگاه بایزید درباره زهاد و قرآگونه گان؛ ۱۵. نفس و مبارزه با آن، راه‌های رسیدن به خدا؛ ۱۶. معراجنامه‌ها؛ ۱۷. رؤیاهای بایزید و خواب خدا؛ ۱۸. بایزید و زنان.

البته عنوان شطح با بعضی موضوعات در حوزه‌های دیگر همپوشانی دارد. مثلاً در حوزه مطالعه حج بایزید، بسیاری از شطحیات وی شکل می‌گیرد و یا در راه‌های رسیدن به خدا و اتحاد با وی، تقریباً بیشتر سخنان شطح‌آمیز است. با ریز کردن هر موضوعی هم ده‌ها موضوع فرعی در میان آن می‌گنجد. از مجموعه آنچه از بایزید در کتاب النور بازمانده است، غیر از شطحیات وی — که همواره مورد توجه بوده و درباره آن کتاب‌ها پرداخته‌اند و بحث درباره آن در حوصله مقاله حاضر نیست — در اینجا به روابط اجتماعی وی با مردم و شفقت و مهربانی فراوان وی بر ایشان که قابل توجه است، اشاره می‌شود.

از میان جملات رابعه عدویه، شاید یکی از مشهورترین آنها جمله‌ای است که وی در آن از خدا می‌خواهد تا وجود او را آن اندازه بزرگ کند تا دوزخ از وی پر شود و پس از این هیچ بنده‌ای از بندگان خدا به آن وارد نشود. در میان سخنان بایزید هم بارها تکرار این عبارت را می‌بینیم: «اگر [خداوند] مرا به جای همه خلق به آتش دوزخ عذاب کند، با آن دعوی که مرا در محبت او بوده است، کار بزرگی نیست.»^۱ و در جای دیگر می‌گوید: «بار خدایا! اگر در سابقه علم تو آن است که کسی را به آتش دوزخ بسوزانی، پس پیکر مرا چندان بگستر تا دوزخ برای دیگران گنجایی نداشته باشد.»^۲ و باز جای دیگر گوید: «خواهم که قیامت برخیزد تا خیمه خویش بر در دوزخ زخم. یکی از ما ازو پرسید از بهر چه، ای بایزید! گفت: دانم که دوزخ چون مرا ببیند سرد شود و من رحمتی باشم خلق را.»^۳

بایزید در جایی ادعا می‌کند که خداوند هشت کرامت به وی ارزانی داشته که بیشترین آن در رابطه با خلق و دوستی ایشان است. او می‌گوید: «نخستین از آن کرامات این بود که نفس خویش را واپس مانده دیدم و خلق را پیشی گرفته از من. دوم آن که راضی شدم به جای همه خلق به دوزخ در آیم، از فرط شفقتی که بریشان داشتم. سوم آن که قصد من ادخال سرور در قلب مؤمن بود. چهارم آن که چیزی از برای فردا ذخیره ننهادم. پنجم آن که رحمت خدای را از برای خلق بیشتر خواستم تا از برای خویش. ششم آن که کوشش خویش را برای ادخال سرور در قلب مؤمن و بیرون راندن غم از دل او به کار بردم. هفتم آن که از فرط شفقت بر

۱. همو: ۹۴.

۲. همو: ۱۴۹.

۳. همو: ۱۴۸.

مؤمنان، هر که را دیدم نخست بر او سلام گفتم. هشتم آن که گفتم: اگر خدای تعالی به روز رستاخیز بر من ببخشد و اذن شفاعتم دهد، نخست آنان را شفاعت کنم که مرا آزرده‌اند و با من جفا کرده‌اند، سپس آنان که در حق من نیکی و اکرام کرده‌اند.^۱ این جملات بیانگر اندیشه‌های مردم دوستانه و دلسوزانه وی است. وی یکی از راه‌های نزدیک شدن به خدا را تقرب به اولیای وی می‌داند.^۲ او می‌گوید: «هر که بر خلق گشاده‌تر، به خدای نزدیک‌تر.»^۳ از توصیه‌های وی حرمت برادر مسلمان و تعظیم اوست.^۴

زنان نیز از نظر بایزید قابل احترام و اهمیت‌اند. پیش از این به مهربانی‌های وی نسبت به مادرش اشاره شد. در خدمت وی زنی عابده بوده که از بایزید و عبادت‌ها و کرامات وی نقل‌هایی دارد.^۵ داستان زن عابده دیگری که از خانواده پادشاهان بوده است و بایزید را در عرش ملاقات می‌کند، نمونه دیگری از رابطه زنان با وی است. ام‌علی، همسر احمدبن خضرویه، هم با بایزید دیداری دارد که شرح این ملاقات را اکثر منابع صوفیه ضبط کرده‌اند. در طی این ملاقات، بایزید به احمد می‌گوید: جوانمردی را از همسر خویش بیاموز.^۶ در جایی بایزید زنان را بر مردان برتری می‌دهد آنجا که می‌گوید: «زنان را حال نیکوتر از ماست. زن به هر ماه پاک می‌شود و گاه باشد که در یک ماه دو بار پاک شود و از حیض غسل کند و ما در همه عمر یک بار هم پاک نمی‌شویم.»^۷

نگرش وی نسبت به کرامات هم قابل توجه است. از نظر وی کرامات و کارهای شگفت صوفیان را ارزش و بهایی نیست و آنچه ارزشمند است، حفظ حدود و ادای شریعت و امر و نهی الهی است.^۸

سخن درباره این کتاب شگفت، که یکی از منابع اصیل تصوف خراسان است، پایان‌ناپذیر می‌نماید. بایزید از نخستین کسانی است که از رابطه دوستی خود با خدا تعبیر عشق می‌کند. تشبیهات بایزید همه زیبا و تازه‌اند، چون بخشش دریا، مهربانی خورشید، فروتنی زمین،^۹ ریسمان قناعت و منجیق صدق،^{۱۰} و از همه جذاب‌تر، باریدن عشق و فرو شدن پای به عشق است.^{۱۱} وی سخن خدای را هم به باریدن برف در تابستان تشبیه می‌کند که وجود آن غریب است و بقای آن غریب‌تر.^{۱۲}

- | | | |
|--------------|-------------------|---------------|
| ۱. همو: ۸۰. | ۲. همو: ۹۲ و ۱۱۱. | ۳. همو: ۱۸۲. |
| ۴. همو: ۱۱۶. | ۵. همو: ۸۸-۸۹. | ۶. همو: ۱۷۷. |
| ۷. همو: ۷۸. | ۸. همو: ۸۲. | ۹. همو: ۱۹۴. |
| ۱۰. همو: ۷۹. | ۱۱. همو: ۱۹۴. | ۱۲. همو: ۱۹۵. |

از نکات جالب توجه این کتاب، حضور واژگان فارسی در میان متن عربی است. عبارت یا خدا!^۱ و «آمد آمد به سر آمد»^۲ و یا جمله «آن دل دلین نه دل گلین»^۳، و همچنین بیت فارسی

مرا دلی است که هر وقت کان غمین نشود به غمگنان شود و غم فراز گیرد وام^۴

شطیحات وی هم که ناشی از اتحاد با خداست گاه از زبان خدا و گاه از جانب خود او بیان می‌شود. کلام را با نقل بعضی از این عبارات به پایان می‌بریم: سبحانی! سبحانی! أنا ربّی الاعلیٰ، سبحانی ما أعظم شأنی، أنا ربّی الاعلیٰ، من لوح محفوظم، حقّی نیست مگر این که من آن حقّم، گرد بیت الله الحرام طواف می‌کردم چون به او رسیدم، دیدم که خانه برگرد من در طواف است، زهد و معرفت از من سرچشمه می‌گیرد، سوگند به خدای که لوای من بزرگ‌تر از لوای محمد (ص) است، لوای من از نوری است که آدیان و پریان، همه در زیر آن لوایند با پیامبران؛ مرا همانندی در آسمان‌ها نیابند و در زمین از برای مثل من صفتی نشانند؛ من، نه منم؛ من منم زیرا که، من، من - اویم، و او، من - او؛ نیست خدایی جز من، هان پیرستیدم!^۵

کتابنامه

- افلاکی، احمد، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۶۷.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۷۸)، شطیحات الصوفیه، الناشر وكالة المطبوعات کویت، الطبعة الثالثة.
- خرقانی، دستور الجمهور فی مناقب ابی طیفور، در مجموعه سرود اهل بخارا، مرکز اسناد وزارت خارجه، سند شماره ۴۶۵ خ.
- روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۶۷)، شرح شطیحات، تصحیح هنری کرین، طهوری، چ ۳.
- زریاب خویی، عباس، دانشنامه جهان اسلام، ذیل «بایزید بسطامی».
- سهلگی محمدبن علی (۱۳۸۴)، دفتر روشنائی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، چ ۱.

۳. همو: ۶۸.

۲. همو: ۹۱.

۱. بدوی: ۱۲۴.

۴. همو: ۶۸؛ سهلگی: ۵۴.

بیت در نسخه بدوی به جای «مرا دلی ست»، «مرا دل نیست» آمده که اشتباه است.

۵. همو: ۸۱، ۲۰۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۹۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۶۰.

- ابو سعید ابی الخیر (۱۳۶۷)، اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، ترجمه و تعلیقات
از محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاہ، چ ۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، موسیقی شعر، آگاہ، چ ۳، ۱۳۷۰.
- گولپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۶۳)، مولانا جلال الدین، زندگانی، فلسفه، آثار و
گزیده‌ای از آنها، ترجمه توفیق ه. سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی